



Comparison of Some Ambiguous Words of Plants in Different narrations of Bondahishn and the Results obtained

Parisima Mashayekhi¹ & Farah Zahedi²

Bandesh (consisting of two parts, bun meaning beginning and beginning, and dahišn, equivalent to the word dahesh in Persian, means creation, and in general it means beginning creation) is one of the surviving books in the middle Persian Zoroastrian language, the contents of which are only related to the issue. Creation is not limited, and much of it is about the end of the world. In this book, a long section is devoted to plants, which is probably based on studies of the Sassanid period. In this article, plants are divided into sixteen sections, and this section is based on the uses that reach them to humans. Of course, we see in the text of the seventeen divisions that the firewood case includes the wood of all plants. In the study section, the names of vegetables and fruits are classified into several groups: some are called tar, some are called oil, some are called colored, and some are called fragrant. It also divides plants into two parts, which include two parts and one part. These are: fruits that may be eaten inside and outside, those that may be eaten outside, may be eaten inside; Those who may eat the inside, may eat the outside. The identification of some of these names is ambiguous and different researchers do not agree on reading them. In order to understand the correct and incorrect reading of these words, all the manuscripts left by him should be examined and the reason for using that particular word should be considered in order to provide a correct translation of it. In the present article, an attempt has been made to review and revise some of these words by comparing them with different manuscripts and comparing them with some other texts that contain botanical information, especially Persian pharmaceutical and scientific books, and to offer new suggestions for reading these words.

Keywords: Pahlavi literature, Bondahiš, botany, pharmacology, lexical topics.

Received: 4, October, 2020; Accepted: 21, September, 2021

doi
10.22059/jis.2021.327484.1015
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

1. University of Applied Science and Technology - Islamic Azad university.
Email of the corresponding author: ssmontazery@ut.ac.ir
2. Faculty member of the National Library of Iran.

مقایسه برخی واژه‌های مبهم بخش گیاهان در روایات متفاوت بندهشن و نتایج به دست آمده

پری‌سیما مشایخی^۱

دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

فرح زاهدی^۲

استادیار و عضو هیات علمی کتابخانه ملی ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۰۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

علمی - پژوهشی

چکیده

بندهش (متشکل از دو بخش bun به معنای بن و آغاز ، و dahišn برابر واژه دهش در فارسی، به معنای آفرینش است و در مجموع به معنای آفرینش آغازین است) یکی از کتابهای بجامانده به زبان فارسی میانه زردشتی است که مطالب آن تنها به مسئله آفرینش محدود نمی‌گردد و بخش عمده‌ای از آن به مسائل پایان جهان مربوط است، حتی در آن سخن از پیشگویی‌ها در میان است. در این کتاب، بخشی بلند به گیاهان اختصاص داده شده که به احتمال زیاد مبتنی بر مطالعات دوره ساسانی است. در این بخش، گیاهان به شانزده بخش تقسیم می‌شوند و این بخش‌بندی بر پایه استفاده‌ای است که از آنها به انسان می‌رسد. اگرچه، ما در متن هفده تقسیم‌بندی می‌بینیم که مورد هیزم شامل چوب همه گیاهان می‌شود. در بخش مورد مطالعه، اسامی سبزیجات و میوه‌جات در چند گروه دسته‌بندی شده‌اند: برخی را تره، برخی را روغن، بعضی را رنگ، برخی را بوی‌دار خوانند. نیز گیاهان را به دو بخش تقسیم کرده که شامل دو بخشی‌ها و یک بخشی‌ها است. از این گونه‌اند: میوه‌هایی که درون و بیرون را شاید خوردن، آنهایی که بیرون شاید خوردن، درون شاید خوردن؛ آنهایی که درون را شاید خوردن، بیرون را شاید خوردن. شناسایی برخی از این اسامی ابهام دارند و پژوهشگران مختلف در خواندن آنها هم رأی نیستند. برای پی بردن به درستی و نادرستی خوانش این واژه‌ها، بایستی کلیه دستنویس‌های بجامانده از بندهش بررسی شوند و دلیل استفاده از آن واژه خاص نیز در نظر گرفته شود تا بتوان ترجمه‌ای درست از آن ارائه داد. در نوشتار حاضر سعی شده تا برخی از این واژه‌ها، از طریق مقابله دستنویس‌های مختلف و مقایسه آن با بعضی متون دیگر که حاوی اطلاعات گیاه‌شناسی، بویژه کتاب‌های دارویی و علمی فارسی هستند، بررسی و بازنگری شوند و پیشنهادهای تازه‌ای برای خواندن این واژه‌ها ارائه شود، اگرچه ممکن است باز هم تردید در خوانش این کلمات همچنان باقی بماند.

واژگان کلیدی: ادبیات پهلوی، بندهش، گیاه‌شناسی، داروشناسی، مباحث لغوی.

مقدمه

بندهش یکی از مهم‌ترین کتاب‌های به جامانده به زبان فارسی میانه زردشتی است و در بردارنده مطالب بسیاری در زمینه‌های اساطیر و علوم ایران پیش از اسلام می‌باشد. مباحث مطرح‌شده در آن را می‌توان این‌گونه برشمرد: مطالب مفصل یا کوتاهی درباره آفرینش، نجوم و گاهشماری، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، جغرافیا و تقسیمات ارضی و معرفه‌الارض، معاد و نسب‌نامه شاهان ساسانی و موبدان و ... این کتاب را، به دلیل تنوع مطالب مندرج در آن، گونه‌ای دائرةالمعارف متعلق به ایران پیش از اسلام نامیده‌اند (Menace, 1983: 1190-1193؛ تفضلی ۱۳۷۶: ۱۴۲). از کتاب بندهش دو تحریر، یکی مفصل و دیگری مختصر، در دست است که نخستین موسوم به بندهش ایرانی و دیگری به نام بندهش هندی است. تحریر مفصل آن در چندین دستنویس، معروف به TD1، TD2 و DH موجود است. دو دستنویس اول به کوشش تهمورث انکلساریا و دستنویس سوم به اهتمام دستور هوشنگ جی جاماسب جی چاپ شده‌اند. در گذشته پژوهشگرانی اهتمام ورزیدند و بخش‌هایی از بندهش را مورد بررسی قرار داده یا آن را به صورت کامل ترجمه نموده‌اند. در سال ۱۸۸۰ میلادی ادوارد وست نخستین ترجمه کاملی از بندهش را در مجموعه کتاب‌های مقدس شرق منتشر ساخت. در سال ۱۸۶۳ میلادی تمامی متن بندهش را فردریش ویندیشمان ترجمه کرد و یادداشت‌هایی مفصل درباره مطالب آن نگاشت. وی بخش مربوط به گیاهان را در فصل بیست و هفت کتاب خود در صفحه ۱۰۷ مورد بررسی قرار داده است. فردیناند یوستی نیز در سال ۱۸۶۸ میلادی ترجمه‌ای از بندهش را با بازنویسی به خط پارسی و واژه‌نامه منتشر ساخت. وی بخش مربوط به گیاهان را در صفحه ۶۶-۶۳ کتاب خود مورد بررسی قرار داده است. پس از او مودی در سال ۱۹۰۱ میلادی ترجمه کاملی از بندهش را به گجراتی منتشر کرد و یادداشت‌هایی بر آن افزود. بخش مربوط به گیاهان را در سال ۱۳۶۶ رقیه بهزادی در مقاله‌ای تحت عنوان «گیاه‌شناسی در کتاب بندهش» در نشریه چیستا بررسی نموده است (بهزادی، ۱۳۶۶: ۶۴۸). در سال ۱۳۶۹ تمامی متن بندهش را مهرداد بهار به فارسی برگرداند (بهار، ۱۳۶۹). در سال ۱۳۸۴ نیز فضل‌الله پاکزاد همه بندهش را تصحیح و آوانویسی نمود.

۱. گیاهان در متن بندهش

همانگونه که قبلاً ذکر شد، یکی از فصل‌های بندهش درباره گیاهان است. این فصل نخست به چگونگی پیدایش گیاهان می‌پردازد. بدین ترتیب که نخستین گیاه آفریده‌شده

هرمزد (=پنجمین آفرینش از آفرینش‌های شش‌گانه)، بدون خار و پوست بود، اما پس از حمله اهریمن خاردار و پوست‌دار گردید (بهار، ۱۳۷۶: ۸۶؛ 20: Anklesaria, 1956). اهریمن چند گونه گیاه را نیز با نیروی اهریمنی خویش آمیخته کرد که از جمله آنها بیش و بلادُر بودند که زهردار شدند و همواره باعث مرگ آدمیان و چارپایان می‌گردند. سپس نقل می‌شود که از پنجاه و پنج گونه دانه، دوازده گونه گیاه دارویی پس از درگذشت گاو یکتاآفریده^۵ به وجود آمد. «چنین گوید که از مغز کنجد و گِرِگِرْ، [...] از شاخ مژو^۷، از بینی بنو^۸، و از خون کودک رز^۹، که می‌از او کنند و، بدین روی، می‌برای خون افزودن زورمندتر است. از شُس سپندان^{۱۰}، از میان جگر راسن^{۱۱}، و آویشن (برای) بازداشتن گند اکومن^{۱۲} و مقابله کردن با درد، و دیگر یک‌یک چنان که به اوستا گوید» (بهار ۱۳۶۹: ۷۸).

در بندهش همچنین گفته شده است که تخم همه درختان از درخت بس‌تخمه، که در دریای فراخکرد است، گرفته شده است. سپس این گونه شرح داده می‌شود که از گیاهان اصلی نخست ده هزار گیاه و سپس یکصد و سی هزار گونه مختلف بر زمین رسته است و سرور گیاهان هوم دوردارنده مرگ^{۱۳} است.

در کتاب بندهش گیاهان به گونه‌هایی تقسیم شده‌اند: دار، درخت، میوه، دانه، گل، اسپرغم، تره و ... (Ankesaria, 1956: 146-147). در این تقسیم‌بندی، نام چندین میوه، دانه و گیاه بر اساس تقسیم‌بندی درونی و ثانویه و کارکرد و خواص آنان آورده شده است، لیکن تعدادی نیز وجود دارند که خوانش آنها به‌درستی مشخص نگردیده است. از آن جمله:

۱. ۱. در رده هر آنچه که هنگام خوردن با نان و خوراک همراه است، واژه‌ای با املای

ضتخل در دستنویس‌های TD1, TD2 درج شده است:

ذذفت‌هات	ونتظ	جغغغ	لذذ	س	ذذغ
زفدوصلا	ذ	زجفل‌صق	ضتخل	چصدکا	رخدغم‌ژذ
خ[yyzذ]	ه	ثفلوظ	ذ	kayy	زغصل‌زا]
				زذصت‌ائ	ت‌ج‌زذ

har čē pad nān ud xwardīg xwardan mehmān čiyōn
sudāb ud karafs ud gišnīz ud kāgīzag /ud gandanāg ud
 abārīg az ēwēnag/ tarrag xwānēnd

هرچه با نان و خوراک خوردن میهمان است، چون و کرفس و گشنیز و کاگیره، [تره
 فرنگی و دیگر از این گونه] تره خوانند.

این واژه در دستنویس K20 به صورت ناقص ضت[++] و در دستنویس M51 به صورت ضت‌غی نگاشته شده است. ویندیشمان با بررسی متن بندهش هندی، نویسه‌های

خطی $sp (=ض+د)$ را در آغاز این واژه شناسایی کرده است، اما از قرائت کامل و در نتیجه معنای آن باز مانده است (Windischmann, 1863:109, f. 2). یوستی این واژه را با حروف الفبای فارسی به صورت «ستاک» و به معنی «گشنیز»، دانسته است (Justi, 1868:175). انکلساریا آن را «سداب» دانسته و قرائت $saṭāw$ را برای آن داده است (Ankesaria, 1956:148-149). بهار (بهار، ۱۳۶۹: ۸۸) و بهزادی (بهزادی، ۱۳۶۸: ۲۷۷) آن را اسفناج خوانده و در نهایت پاکزاد (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۴) قرائت $sudāb$ را برای آن ارائه کرده است. اما چنانچه دقت بیشتری شود، در این عبارت، صحبت از گیاهانی همچون گشنیز و کرفس و کاکیزه و ... می‌شود که همگی در زمره سبزیجات یا مطابق نامگذاری بندهش، تره قرار گرفته‌اند. چنانچه به ویژگی‌های سداب مراجعه شود، دانسته می‌شود که آن گیاهی است علفی و پایا از خانواده مرکبات که بویی ناخوشایند دارد و دارویی سمی است (زرگری، ۱۳۶۸: ۴۶۱).

با توجه به خواص فوق بعید به نظر می‌رسد که گیاهی با این ویژگی‌ها در دسته سبزیجات خوراکی در کنار کرفس و ... قرار گیرد. گمان می‌رود خوانش دیگری که از این واژه شده است گزینه بهتری باشد. چنانکه املاي ضتخل در واقع دچار پیوستگی و تداخل دو نویسه خطی l و z گردیده شده باشد و روی هم رفته به صورت z نمودار گشته باشد، بنابراین ترکیب نویسه‌های $ض+ل+ذ+خ+ل$ به صورت $spn'č = ضتخل$ می‌تواند باشد و در نتیجه خوانش نام سبزی "اسفناج" $spinač$ در کنار گشنیز و کرفس و ... قرار می‌گیرد. ۱۴

۱. ۲. در بخش دیگر از گیاهانی نام برده می‌شود که پوست یا ریشه یا چوب آنها بویا است:

زذغ س ه جص زذ خدکلا تات خدکلا صغج باصدغز چ صدکا زذذص دجئ
 ذ نکد فکتا زذضا و جدئ ذ چائ چ ل ج ه & زغ زذ جزذ
 زفلج ذختا بائ ثفلوظ ه ک ه ف ذ باث نغج زذصتائ
 har čē rēšag ayāb tōz ayāb dār bōyāg čiyōn
 kundur ud rāsan ud kust ud ōlūg ud čandal ud
 palangmušk ud kākōlag ud kāpūr ud wādrang-
 bōy ud abārīg az ēn šōn bōy -dār xwānēnd.

هرچه را ریشه یا پوست یا چوب بویا است، چون کندر، راش، کوست، ... ، صندل، پلنگ مشک، کاکوله، کافور، بادنج بوی، و دیگر از این گونه، بوی دار خوانند.

در این عبارت نخست از گُندر یاد می‌شود. سپس نام گیاهی درج شده که در دستنویس‌های TD1، TD2 به صورت جغ دخ تذ و در دستنویس K20، M51 املاي پازند rw دخت نگاشته شده است (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۵). یوستی با املاي فارسی آن را «وراشت» خوانده است و نام یک گیاه بوی‌دار می‌داند که برابر علمی لاتینی آن

در Ankuetil Foeniculum است. سپس می‌افزاید که این همان گیاه «برغست یا برست»^{۱۵} در فرهنگ‌های فارسی است و نام علمی آن *pultibus indie solitum/olus Silvestre spinachiae* simile است (Justi, 1976: 259). با وجود آنکه متن بندهش هندی املای پازند این گیاه را بصورت جغ‌فهدصت (vrāšt, vrāst) دارد، اما ویندیشمان آن را شناسایی نکرده است (Windischmann, 1863: 109). *انکلساریا*، بدون آنکه معنایی برای آن قائل باشد، آن را *rāst* قرائت کرده است (Ankesaria, 1956: 150-151). *مهرداد بهار* بر این باور است که گیاه مورد نظر احتمالاً *راشت* بوده است و با واژه فارسی «راش» یکی است^{۱۶} (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳). اما همانگونه که پیشتر ملاحظه شد، در بندهش هندی این واژه با املای پازند *vrāšt* است و تصور شده است که همان گیاه ورغشت باشد (بهزادی، ۱۳۸۸: ۱۸۸ و ۱۱۱). دربارهٔ ورغشت گفته شده است: «گیاهی است مانند اسفناج که بیشتر در کنار جوی آب می‌روید و آن را در آش‌ها می‌ریزند و می‌خورند» (خلف تبریزی، ۱۳۷۹: ۹۳۵) اما بوی‌دار بودن از ویژگی‌های این گیاه شمرده نشده است. از طرف دیگر، در کتاب *الابنیه* در زمره گیاهان خوشبو از گیاهی به نام *راسن*^{۱۷} نام برده شده که گرم و لطیف اندر درجهٔ دوم است و به گفتهٔ رومیان *گندنای رومی* یا *ترب* می‌باشد (ابومنصور هروی، ۱۳۴۶: ۱۶۴)؛ و در *مخزن‌الدویه* گفته شده که آنرا *زنجبیل شامی* نیز نامند و دربارهٔ ماهیت آن آمده که بیخ و ریشهٔ گیاه و نباتی است خوشبو و تند طعم ... (عقیلی، ۱۳۸۷: ۴۰۶). شایان توجه است که در اوستا: *urvāsna-* نام گیاهی خوشبو است که آنرا در مراسم مذهبی بخور می‌کنند (Bartholomae, 1904: 1544). صورت زند آن *rāsan* آمده است (Hoshang Jamasp, 1907: 297). بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که اجغ‌دختد املای مغلوط و دگرگون‌شده‌ای برای جغ‌صدکذ (= *rāsan*) «راسن، زنجبیل شامی» است که آن نیز صورت متحول شدهٔ *urvāsna-* است.

۱. ۳. به دنبال صحبت از گیاهان بوی‌دار (همچون: کندر، کوست، صندل، پلنگ‌مشک، کاکوله، کافور، بادرنگ‌بوی و ...)،

واژه‌ای با املای وپای در دستنویس‌های TD1، TD2 آمده است که در دیگر دستنویس‌ها ثبت نشده است (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

ذغ سه حص‌س‌زد خ‌دکلا تاتا خ‌دکلا ص‌غج باصدغز چ‌صدکا
 زذص‌دجی ذ‌نکد‌فکتا زذص‌تا و‌جذی ذ‌چ‌ای‌چ ل‌چ‌ای‌ه‌⟩
 زغ‌ذ‌ج‌زد
 زغ‌ف‌ل‌ج ذ‌خ‌ت‌ا‌ث ب‌ای ث‌ف‌ل‌و‌ط ه ک‌ه‌ف‌زد ب‌ا‌ث ن‌غ‌ج ز‌ذ‌ص‌ت‌ا‌ئ

har čē rēšag ayāb tōz ayāb dār bōyāg čiyōn
kundur ud rāsan ud kust ud **ōlūg** ud čandal ud
palangmušk ud kākolog ud kāpūr ud wādrang-bōy ud
abārīg az ēn šōn bōy -dār xwānēnd. har čēš az
dōsēn ī az urwar be āyēd zadūg xwānēnd.

هرچه را ریشه یا پوست یا چوب بویا است، چون کندر، راش، کوست، ...، صندل،
پلنگ مشک، کاکوله، کافور، بادنج بوی، و دیگر از این گونه، بوی دار خوانند.

واژه وپائی را *hû-rōy* (Ankesaria, 1956: 150-151) یا *ōlūg* (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۵) و یا
خلنگ^{۱۸} (بهار، ۱۳۷۹: ۱۸۳) و نیز خولنج (بهبزادی، ۱۳۸۸: ۲۷۷) قرائت کرده اند. چنانچه این
گیاه خلنگ یا ... باشد. در توصیف آن آمده است که درختی سخت است و از چوب آن
تیر و نیزه می‌سازند (نفیسی، ۱۳۱۸: ۱۳۹۵) و در لغت نامه دهخدا به معنای دورنگ و ابلق
آمده است (دهخدا، ۱۳۴۱: ۷۰۲). اما به ضرس قاطع می‌توان گفت که این واژه خلنج و
خلنگ و خولنج نیست، زیرا بوی دار بودن در زمرة خواص آن قید نشده است. بنابراین،
باید این واژه را گونه دیگری خوانش کرد. این واژه را می‌توان با توجه به وجود املائی که
از آن در دو دستنویس TD1، TD2 دیده می‌شود، به همراه واژه قبلی اش قرائت نمود
(ی ذضت ذ وپائی ← ی ذضت ذ وپائی = *kost, nārang*) نارنگ در نظر
گرفته شود؟ زیرا نارنج معرب نارنگ است و آن گیاهی است که میوه و برگ‌های خوشبو
دارد و از آن در مصارف دارویی استفاده می‌شود.^{۱۹}

۴.۱. هنگامی که از میوه‌های اساسی و مایه‌ور و انواع آنها سخن به میان می‌آید، گفته شده که
ده گونه میوه اساسی وجود دارد که بیرون آن را می‌توان خورد و درون یا هسته آن را نمی‌توان
خورد. سپس خرما و شفتالو و زردآلو و کنار و آلوچه در این طبقه‌بندی قرار گرفته‌اند.

ذذخژذ ئ بئجذذذ فکدغصتا ذفکتهات|| وئجذذغ فکدغصتا
ذفکتهات|| چصدکا تژ ذ فکدفلتغجذز گنتغجذز ضدجذچتا
ضدیکز زذغج ذغجئ ذضدخدج

nūn any dah bēron šāyēd xwardan ud andarōn nē
šāyēd xwardan čiyōn xōrmā ud šiftālūg zard-ālūg
ud srinjad ud **sywk(?)** ud kunār, ālūg ud shl(?).

ده (گونه) را بیرون شاید خوردن، درون نشاید خوردن، مانند خرما و شفتالو،
زردآلو، سنجد، ...، کنار، آلوچه و

در این میان از میوه‌ای با املائی *sywk* (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳) و یا *kswk* و یا *synk* (sēnag) باشد (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷). پوستی آنرا با املائی

فارسی «سپیت» و به معنی «سپید» آورده. او این کلمه را صفت برای واژه پیش از خود (= زرد/روو) دانسته است و در مجموع آن دو را «زردآلوی سپید» معنا کرده است (Justi, 1868:174). ویندیشمان نیز آن را «سپید» معنا کرده و به همراه زردآلو، گونه‌ای زردآلوی سپید بوده است (Windischmann, 1863:109). با مراجعه به فرهنگهای لغت فارسی، میوه و درختی به نام سُنَج (sunj/sunuj) (Steingass, 1892:700، نفیسی، ۱۳۱۸: ۱۹۴۳) ضبط شده است که همان گیاه عناب و میوه آن است. این واژه پهلوی احتمالاً املائی نادرستی از این میوه است و کاتب به جای نویسه خطی ذ از نویسه ث استفاده کرده است. احتمال دارد که تلفظ آن در زمانی که متن پهلوی بندهش نگاشته می‌شده، sēnuj/g بوده است.

۱. ۵. از میوه دیگری در همین طبقه‌بندی با املائی ضدغج در دو دستنویس TD1, TD2 نام برده شده که پژوهشگران آن را بصورت s'1 (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳) و یا shl^{۲۳} (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷) حرف‌نویسی نموده، اما در شناسایی آن مانده‌اند.

ذذخژذ ئ بئجذذذ فکدغصتا ذفکت‌هات‌ا وئجذذغ فکدغصتا

ذفکت‌هات‌ا چ صدکا تژ ذ فکدفل‌تغجذر گنت‌غجذر ضدجذچ‌تا

ضدکزر ذذغج ذغجئ ذ ضدخجج

nūn any dah bērōn šāyēd xwardan ud andarōn nē
šāyēd xwardan čiyōn xōrmā ud šiftālūg zard-ālūg
ud srinjad ud sywk(?) ud kunār, ālūg ud shl(?).

ده (گونه) را بیرون شاید خوردن، درون نشاید خوردن، مانند خرما و شفتالو،

زردآلو، سنجد، ...، کنار، الوچه و ...

برخی گمان برده‌اند که احتمالاً این میوه همان سیاه آل باشد (بهزادی، ۱۳۶۶: ۶۵۲). درباره درخت آل آمده است که در سراسر جنگل‌های کرانه دریای مازندران می‌روید. آن را در کجور و کلارستاق آل، در گیلان سیاه آل، سال و سل، در رامسر سهال، در طوالش چوه و در منجیل و درفک سیالف می‌خوانند^{۲۳} (ساعی، ۱۳۲۹: ۲۶۰). اما در فرهنگ فارسی استینگاس میوه‌ای با املائی ازکیل (izkīl) درج شده که همان ازگیل کنونی است (Steingass, 1985:44). در بخش میانی این میوه هسته وجود دارد که خورده نمی‌شود و بخش بیرونی آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. به ظن قوی واژه ضدغج، چنانکه پاکزاد گفته، دارای نویسه‌های خطی sgy1 است و بصورت sgēl/sgēr (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷) تلفظ می‌شده است که در فارسی کنونی مصوت کوتاه a یا i در آغاز خوشه همخوانی آن افزوده شده و واج بی‌واک s به z واکدار تبدیل شده و بصورت ازگیل نمود یافته است.

۲. نتیجه

با توجه به بررسی‌های انجام شده در مورد هر یک از گیاهان به‌کاررفته در متن بندهش و تطبیق آنها در دستنویس‌های مختلف و نیز با رجوع به منابع موجود در این زمینه، شاید واژه‌هایی که به عنوان معادل کلمات پهلوی داده شده بتوانند گره‌گشای برخی مبهماتی باشند که تا امروز در این متن مهم باقی مانده است. البته نمی‌توان با قاطعیت در مورد این واژه‌ها نظر داد، زیرا به دلایل گوناگون تا امروز پژوهشگران بزرگی چون انکلساریا، ویندیشمان، بهار از شناخت آنها بازمانده‌اند و شاید بیان نظر قطعی نیازمند تحقیق و بررسی و صرف زمان بیشتری داشته باشد. آنچه در این مقاله آمد ممکن است به شناخت واژه‌های خوانده نشده در این متن کمک کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «گاو یکتا آفریده در پنجمین مرحله از آفرینش در ایرانویج آفریده شد، به میانه جهان، بر بالای رود وه دایتی که [در] میانه جهان است. [آن گاو] سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا به اندازه سه نای بود. برای یاری او آفریده شد آب و گیاه، زیرا در [آوران] آمیختگی او را زور و بالندگی از ایشان بود» (بهار، ۱۳۶۹: ۴۰).
۲. girgir- گیاهی است شبیه باقلا ولی کوچکتر از آن. دانه‌هایش ریزتر از یک نخود و سیاه رنگ است. فارسی: گرگر mijūd: فارسی: مژو. عدس است.
۳. wēnōg: فارسی: بنو سرخ به معنای عدس، و بنو سیاه به معنای ماش.
۴. کودک رز، به معنای انگور، مفهوم آشنایی در ادبیات فارسی است:
۵. مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد به زندان
۶. spandān: فارسی: سپندان به معنای دانه خردل.
۷. TD1 : P't ; TD2 : lyšt ; DH : ly't ; در دینکرد: 'l'šk' (DM.5-795)؛ در بندهشن (TD2118-6) : 'l'st. ظاهرأ: rāšt, اوستا: -urvāsna زنجبیل شامی.
۸. اکومن: نام یکی از دیوان بزرگ که ضد بهمن است.
۹. «هوم سپید» یا «گوکرن» که در اوستا به صورت -gao.kərəna نامیده شده، بنا بر نوشته‌های پهلوی در ژرفای دریای فراخکرد رسته و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه فروهر پرهیزگاران به نگهبانی آن گماشته شده‌اند (بهار، ۱۳۷۵: ۱۱۶؛ تفضلی، ۱۳۷۹: ۷۰). از این گیاه در فرشگرد داروی انوشکی می‌سازند. بنا بر پرسش ۶۱ مینوی خرد اهریمن در آب وزغی را آفریده است که هوم را تباه می‌کند. اورمزد، برای بازداشتن این وزغ از آسیب رسانیدن به هوم، دو ماهی آفریده است، تا گرداگرد آن بگردند. آنگونه که سر یکی از ماهیها پیوسته به سوی وزغ باشد. خوراک این ماهیها مینوی است و از پدیده‌های مادی نمی‌خورند (تفضلی، ۱۳۷۹: ۱۱۴).
۱۰. اسفناج گیاه بومی ایران است و از اوایل قرن اول میلادی کم کم به نقاط دیگر دنیا راه یافت. اسفناج در قرن هفتم در چین و در قرن دوازدهم در اسپانیا کشت می‌شده است. کشت اسفناج در سال ۱۸۰۶ در آمریکا شروع شد. اسفناج گیاهی است یکساله دارای ساقه‌ای راست به ارتفاع نیم‌متر که برگهای آن پهن، نرم و مثلثی شکل و به رنگ سبز می‌باشد (همراه، ۱۳۹۲: ۴). در خواص آن گفته شده است که: «اسفناج سرد و تر

- است اندر درجه اول و به اعتدال نزدیک است، سینه و حلق و جگر را منفعت کند و شکم نرم کند و تف جگر بچیند و یرقان را سود کند» (ابومنصور هروی، ۱۳۴۶: ۸).
۱۱. برگست: در کتاب *الانبيه* به صورت *گورغُست* آمده که گرم و خشک و لطیف است، جلا کند و تقطیع، و آب بیخس چون به بینی باز افکنند، رطوبتهای غلیظ از معده آرد، و زخم هوام را سود کند چون برجای گزیده نهند و آبش طبیعت براند (ابومنصور هروی، ۱۳۴۶: ۲۵۷).
۱۲. TD₁: *lyšt* یا *l'št*: TD₂: شاید با واژه فارسی راش یکی باشد، اما چوب راش معطر نیست (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳).
۱۳. در فصل درباره جانوران به پنج شکل در بندهشن چنین آمده است: ... چون گاو یکتا آفریده درگذشت، ... از میان جگر *راسن* و آویشن برای بازداشتن گند اکومن و مقابله کردن با درد، ... (بهار، ۱۳۷۶: ۷۸).
۱۴. TD₁ و TD₂: *wlng*: شاید: *خُلنگ*، اما *خُلنگ* عطری ندارد (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳).
۱۵. «اینگونه میوه را درختی است بسیار زیبا و پردوام، با اینکه عمرش چندین بار از عمر آدمی بیشتر است همیشه با نیروی جوانی برپاست و همواره سبز و خرم است، برگش خوشبو است و گل سفیدش (بهار) خوشبوتر از آن. این درخت از ده متر هم می‌گذرد، چوبش سخت است، و رنگ آن سفیدی است که اندکی به زردی می‌گراید. در پانزده سالگی میوه دهد و بسا هم با پیوند زودتر بارور گردد. میوه آن خوشرنگ است، از آنهاست رنگ نارنجی و لیمویی. در پوست این میوه جوهری نهفته است که با اندک فشاری بیرون جهد و چون به آتش رسد، خود یک شعله آتش شود. پیشینیان جوهر این پوست و برگ درخت آن را از برای گزش مار و کژدم سودمند می‌دانستند. این درخت در سراسر سال از گل و میوه برخوردار است، بسا پهلوی گلش، میوه خوشرنگی آویخته است پهلوی همین میوه رسیده، میوه کوچک و سبز رنگ دیده می‌شود» (پورداد، ۱۳۸۰: ۶۸-۶۹).
۱۶. TD₁ و TD₂: *kswk/sywk* (۴) (بهار، ۱۳۷۶: ۱۸۳).
۱۷. TD₁ و TD₂: *sgēl/sgēr*: (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷).
۱۸. از درختان جنگلی ایران با میوه بیضی‌شکل قرمز رنگ است.
آل: لاله سرخ (عمید، ۱۳۵۷: ۸۰).
- آل: «درختی که از بیخ آن رنگی سرخ گیرند و جام بدان سرخ کنند، و در طب نیز بکار برند» (معین، ۱۳۴۲: ۸۰ و برهان، ۱۳۷۹: ۳۹).
- سال: به هندی درختی است که از چوب آن کشتی و جهاز می‌سازند (برهان، ۱۳۷۹: ۴۸۲).

منابع

- استینگاس، ۱۸۹۲، دیکشنری فارسی-انگلیسی، تهران، دانشگاه.
انکلساریا تهمورس دینشاه، ۱۹۰۸، بندهش ایرانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
بهار، مهرداد، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگه.
_____، ۱۳۷۶، بندهش، تهران، توس.
بهزادی، رقیه، ۱۳۸۸، بندهش هندی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
_____، ۱۳۶۶، گیاه‌شناسی در کتاب بندهش، چیستا ۹، صص ۶۷۳-۶۴۸.
پاکزاد، فضل‌الله، ۱۳۸۴، بندهش، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
پورداد، ابراهیم، ۱۳۷۷، یشت‌ها، تهران، اساطیر.
_____، ۱۳۸۰، هرمزنامه، تهران، اساطیر.
تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، سخن.
_____، ۱۳۷۹، مینوی خرد، تهران، توس.
خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۷۹، فرهنگ فارسی برهان قاطع، تهران، امیرکبیر.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۷، لغت نامه، تهران.
راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۸۵، وزیدگیهای زادسپرم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
زرگری، علی، ۱۳۶۸، گیاهان دارویی، تهران، دانشگاه تهران.
ساعی، کریم، ۱۳۲۹، جنگل‌شناسی، تهران، دانشگاه تهران.
عقیلی، محمدحسین، ۱۳۸۷، مخزن‌الادویه، تهران، سبزرنگ.
عمید، حسن، ۱۳۵۷، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر.
کیانی، کاظم، ۱۳۸۶، اطلس مصور گیاهان دارویی، تهران، زر قلم.
معین، محمد، ۱۳۴۲، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۱۸، فرنودسار یا فرهنگ نفیسی، تهران، چاپ رنگین.
نوابی، ماهیار، ۱۳۴۸، مقدمه بندهش ایرانی نسخه TD1، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی، ۱۳۸۹، الابنیه عن حقائق الادویه، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، دانشگاه تهران.
همراه، حامد، ۱۳۹۲، مجموعه گیاهان دارویی، تهران، با فرزندگان.

- Anklesaria, B. T., 1956, Zand-Ākāsīh. Bombay.
Bartholomae, C., 1904, Altiranisches Wörterbuch. Berlin: 1904.
De Menace. J.P., 1983, Zoroastrian Pahlavi Writings. Cambridge: Cambridge university press.
J. J. Modi, Bundahish, complex text and translation in Gujarati, Introduction and notes, 1901.
Justi, F., 1868, Der Bundahesh, Leipzig.
MacKenzie. D.N., 1971, A Concise Pahlavi Dictionary. London.
Spiegel, F.R., 1863, Zoroastrische Studien. Berlin.
West, E. W., 1880, Pahlavi Texts, Part 1: The Bundahish, Oxford: Sacred Books of the East, 5.
Windischmann. F.R., 1863, Zoroastrische Studien. Berlin: Ferd. Dümmler's Verlagsbuchhandlung.